جلسه 375

دوشنبه 20/07/88

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در مقدمه ثالثه بود از مقدماتی که صاحب کفایه مطرح کرد برای اثبات امتناع اجتماع امر ونهی. و آن این بود که تعدد عنوان کاشف از تعدد وجود خارجی معنون نیست.

محقق نائینی فرمود: این مطلب در عناوین مشتقات وصفیه درست است، مثل عالم و عادل. اما در مبادئ مشتقات این مطلب درست نیست. علم وعدالت نسبتشان عموم من وجه است ومحال است که حیثیت واحده در خارج هم منشأ انتزاع عنوان علم باشد و هم منشأ انتزاع عنوان عدالت. اگر اینطور بود که مورد افتراق پیدا نمی کردند.

آقای خوئی ره فرموده است: باید تفصیل داد. در مبادئ مشتقات اگر دو عنوان بود که هر دو ماهیت متأصله بودند، همینطور است که مرحوم نائینی فرمود. مثل علم و عدالت، بیاض وحلاوت. اما اگر یکی از دو عنوان یا هر دو ماهیت متأصله نباشند، عنوانی باشند که انتزاع می شود از ذات، اما با ملاحظه یک امری خارج از ذات. عنوانی که از ذات انتزاع می شود ولکن به ملاحظه ما هو خارج عن الذات، این عنوان انتزاعی است. اگر احد العنوانین یا کلا العوانین انتزاعی باشند معنون می تواند وحدت داشته باشد. مثل اکل وافطار فی نهار شهر رمضان. اگر کسی در ماه رمضان طعام خورد، اکل طعام یک ماهیت متأصله دارد که به لحاظ ذاتش هست که عنوان اکل است، وهمین اکل طعام به ملاحظه اینکه در ماه رمضان است و روزه در ماه رمضان واجب است معنون می شود به عنوان افطار فی نهار رمضان. با اینکه در خارج دو فعل صادر نشد از این مکلف، یک فعل صادر شد و هو الاکل، یک ماهیت هم بیشتر ندارد، اما به ملاحظه یک امری که خارج از ذاتش هست متصف می شود به عنوان افطار فی نهار شهر رمضان. یا مثال غسل وجه و غصب. کسی که با آب مغصوب صورت خود را می شوید، یک عنوان داریم عنوان غسل الوجه، این عنوان متأصل هست، ماهیت متأصله است، اما به ملاحظه اینکه این غسل الوجه به ماء غیر هست انتزاع می کنیم از آن عنوان غصب را. از همین غسل الوجه انتزاع می کنیم عنوان غصب را به ملاحظه کونه تصرفا فی ملک الغیر. در اینجا معنون واحد است، ما در خارج همان غسل وجه است که یک فعل واحد است می بینیم، ولکن دو عنوان دارد، عنوان غسل الوجه و عنوان غصب. و ما در اینجا معتقدیم تعدد عنوان مستلزم تعدد معنون نیست. بلکه معنون واحد است واجتماع امر ونهی در اینجا هست که محال است، مثل توضأ و لاتغصب، در وضوء به ماء مغصوب اجتماع امر ونهی محال خواهد بود. یا صل و لاتغصب، سجود علی الارض هم سجود است و هم به ملاحظه اینکه در ارض غیر است معنون به عنوان غصب است، در خارج دو فعل صادر نمی شود از این مکلف که یکی سجود باشد و دیگری غصب. نمی شود این را قیاس کرد به نظر به اجنبیه در اثناء نماز. آنجا دو فعل صادر می شود از مکلف. منشأ انتزاع نظر به اجنبیه نماز خواندن نیست، در خارج دو وجود هستند. اما خود سجود در زمین مردم هم سجود است و هم غصب است.

مرحوم آقای صدر به مرحوم آقای خوئی اشکال کرده است. فرموده: به نظر ما اصل مدعای مرحوم نائینی تمام است. حتی در عناوین انتزاعیه محال است وحدت معنون. چرا؟ فرموده است قبلا یک مقدمه ای بگوئیم مقدمة فلسفیة: فلاسفه در عناوین انتزاعیه مثل فوق مبدأ اشتقاق فوق را که فوقیت هست گفته اند ظرف اتصاف به فوقیت خارج است، اما ظرف عروض ذهن است. یعنی آن چیزی که متصف می شود به فوقیت سقف خارجی است. وجود سقف است که متصف است به وصف فوقیت. پس ظرف اتصاف خارج است، یعنی متصِف وجود خارجی سقف است. اما ما در خارج چیزی به نام فوقیت نداریم که بگوئیم هذا فوقیة. شما هر چه می گردید نمی بینید چیزی را که بگوئید هذا فوقیة. ولکن در عناوین متأصله اینطور نیست، هذا بیاض، هذه حلاوة. ایشان فرموده است که فلاسفه اینطور گفته اند.

ولکن این فلاسفه بزرگوار چون دیده اند در خارج فوقیت نیست گفته اند ظرف عروض ذهن است. یعنی در خارج این وصف فوقیت موجود نیست. متصِف خارج است که سقف است، ولکن وصف در ذهن است.

آقای صدر می فرماید: ما اصلا گفته ایم معقول نیست تفکیک بین ظرف اتصاف وظرف عروض، معقول نیست که متصِف در خارج باشد وصف موطنش ذهن باشد. این معقول نیست. موطن وصف با موطن موصوف باید یکی باشد. پس چطور توجیه کنیم این مثالها را؟

ایشان فرموده اند: یک عالمی داریم به نام عالم واقع و نفس الامر که اوسع است از عالم وجود. ولذا می گوئید عدم العنقاء له واقع. عدم عنقاء یک واقعیتی دارد اما نمی گوئید عدم عنقاء وجود دارد. در این عالم واقع این عناوین انتزاعیه موطن گرفته اند. فوقیت در عالم واقع است نه در عال وجود. ولذا حیثیت فوقیت را شما در عالم وجود می گردید پیدا کنید پیدا نمی کنید. اما در عالم واقع که عالم واقعیتها است حیثیت فوقیت ثابت است. اجتماع النقیضین ممتنع، شما می گوئید اجتماع نقیضین ظرف اتصاف خارج است، چون وجود خارجی اجتماع النقیضین ممتنع است نه مفهوم اجتماع النقیضین، پس ظرف اتصاف خارج است، اما ما چیزی در خارج به نام امتناع نداریم. آقای صدر می فرماید بنا نیست در خارج چیزی به نام امتناع داشته باشیم تا بعد بگوئید در خارج که ما امتناع اجتماع نقیضین نداریم، چون اگر امتناع مثل سفیدی دیوار در خارج باشد عروض شیء لشیء وثبوت شیء لشیء فرع ثیوت المثبت له. اگر بنا است که امتناع در خارج باشد معروض امتناع که اجتماع نقیضین است او هم باید در خارج باشد. اما این را توجه کنید که موطن این قضیه اجتماع النقیضین ممتنع عالم وجود خارجی نیست، عالم نفس الامر است، عالم واقع است، یک واقعیتی است که اجتماع النقیضین ممتنع. این حیثیت در عالم واقع هست.

آقای صدر فرموده اند با این بیان ما روشن شد که عنوان انتزاعی غصب هم که مبدأش غصبیت است ما در خارج حیثیت غصبیت را نداریم که اشاره کنیم به خارج بگوئیم شرب ماء غیر غصبیة. کما اینکه نمی توانستیم بگوئیم السقف فوقیة. ولی حیثیت غصبیت در عالم واقع است که عالم نفس الامر است، ومنشأ انتزاع این غصبیت حیثیتی است غیر از حیثیت غسل الوجه. ولذا نمی توانید بگوئید غسل الوجه غصبیة.

بله شما از این غصبیت یک وصف اشتقاقی می گیرید که اسمش هست غصب. غصب یعنی ذو غصبیة. چه جور عالم وصف اشتقاقی بود یعنی ذو علم، غصب هم وصف اشتقاقی است یعی ذو حیثیة الغصبیة. ولذا می گوئید غسل وجه به ماء غیر غصبٌ أی ذو حیثیة الغصبیة، اما خود حیثیت غصبیت که مبدأ اشتقاق است غیر از حیثیت غسل وجه است غیر از حیثیت صلاتیت است. این نماز در دار مغصوب یک حیثیت صلاتیت دارد که عبارت است از اضافه این عمل الی الله باضافة العبادیة، یک حیثیت غصبیت دارد که تصرف کردن در ملک غیر است. این حیثیت صلاتیت غیر از حیثیت غصبیت است، ولذا نمی توانی بگوئی هذا غصبیة. بله می توانی بگوئی هذا غصب چون غصب وصف اشتقاقی است یعنی ذوغصبیة. مثل علم وعالم، چه جور عالم یعنی ذو علم، غصب هم یعنی ذو حیثیة الغصبیة. صلاة هم یعنی ذو حیثیة الصلاتیة.

جناب آقای خوئی! شما فرمودید که صلاة وغصب متحدند؟ خب این اشکال نیست به مرحوم نائینی. خب این دو تا دو وصف اشتقاقی هستند، مثل عالم وعادل، در خارج متحدند. مرحوم نائینی در مبدأ اشتقاق گفت، در حیثیت غصبیت و حیثیت صلاتیت. بله اگر فرمایش حکماء درست بود و اصلا ما چیزی در خارج به نام حیثیة الغصبیة نداشتیم چون عنوان انتزاعی ظرف عروضش ذهن است، خب حق با آقای خوئی می شد، اصلا ما در خارج حیثیت غصبیت نداریم، حیثیت فوقیت نداریم، اینها ظرف عروضشان ذهن است. عناوین انتزاعیه ظرف عروضشان ذهن است، مثل فوقیت که عنوان انتزاعی است ظرف عروضش ذهن است والا در خارج که ما فوقیت نداریم نمی توانیم بگوئیم هذا السقف فوقیة. اگر حرف حکماء درست بود حق با آقای خوئی بود، ما اصلا حیثیت فوقیت نداریم در خارج، حیثیت غصبیت نداریم. ولی حرف این است که این حیثیتها در عالم واقع ونفس الامر هست. و این حیثیت غصبیت غیر از حیثیت صلاتیت است. کما اینکه این سقف ممکن است تحت سماء که هست حیثیت فوقیت دارد نسبت به زمین و حیثیت تحتیت دارد نسبت به سماء. اما دو تا حیثیت است. حیثیت فوقیت و حیثیت تحتیت در خارج یک چیز نیست. البته موطن این حیثیت تحتیت و فوقیت عالم واقع و نفس الامر است اما در همان عالم هم دو حیثیت است، ترکیبشان انضمامی است نه اتحادی. حیثیت غصبیت هم با حیثیت صلاتیت اینها ترکیبشان انضمامی است. شما از حیثیت صلاتیت یک وصفی اشتقاق می کنید می گوئید الصلاة. الصلاة یعنی ذو حیثیة الصلاتیة، غصب هم یعنی ذو حیثیة الغصبیة بعد می گوئید اینها در خارج با هم متحدند و اشکال می کنید به مرحوم نائینی. خب مرحوم نائینی که این را منکر نیست. چون الصلاة والغصب دو تا وصف اشتقاقی هستند بالدقة. موطن حیثت صلاة خارج است ولی موطن حیثیت غصبیت عالم واقع است. و اینها دو حیثیت هستند در عالم واقع. اینها هیچوقت با هم متحد نیستند. ولذا نمی توانید بگوئید حیثیة الصلاتیة حیثیة الغصبیة. این کذب محض است و خلاف واقع است.

بعد مرحوم آقای صدر فرموده: البته می دانید ما اشکال به مبنای آقای خوئی کردیم، ولکن مدعای آقای خوئی در صلاة وغصب درست است. صلاة وغصب چون وصف اشتقاقی هستند، ذو حیثیة الصلاتیة و ذو حیثیة الغصبیة، ترکیبشان اتحادی است. چون این فعل خارجی است که ذو حیثیة الصلاتیة در عالم وجود خارجی وذو حیثیة الغصبیة هم هست در عالم واقع.

فرموده ما اشکالمان به مرحوم آقای خوئی این است که نکته فرمایش مرحوم نائینی را بیشتر باید توجه می کردید. مرحوم نائینی برهانش راجع به مبدأ اشتقاق است. مبدأ اشتقاق غصب حیثیت الغصبیة است، مبدأ اشتقاق صلاة هم حیثیة الصلاتیة است، این دو حیثیت در هیچ عالمی یکی نیستند. ولذا نمی شود گفت هذه الحیثیة الصلاتیة حیثیة الغصبیة. ولکن چون در خطابات شرعیه امر نرفته است روی حیثیت صلاتیت، امر رفته روی صلاة. نهی هم نرفته روی حیثیت غصبیت، نهی رفته روی غصب. صلاة با غصب مثل عالم و عادل ترکیبشان اتحادی است. زید است که هم عالم است و هم عادل است. چون مصب الحیثیتین است، مصب حیثیت علم و حیثیت عدالت است. این فعل خارجی هم، هم معنون است به عنوان صلاة و هم معنون است به عنوان غصب، چون هم ذو حیثیة الصلاتیة هست و هم ذو حیثیة الغصبیة. پس امر به صلاة ونهی از غصب ترکیبشان می شود اتحادی.

بعد مرحوم آقای صدر می گوید: ما اتفاقا در مثال صلاة وغصب قائل به امتناع اجتماع امر ونهی خواهیم بود. چرا؟ چون در بحث صلاة وغصب الان روشن شد که صلاة یعنی ذات ثبت لها حیثیة الصلاتیة، غصب هم شد ذات ثبت لها حیثیة الغصبیة. اگر به شما بگویند صلاة چیست، باید بگوئید ذات ثبت لها حیثیة الصلاتیة. همین نمازی که شما می خوانید یک ذات است، ذاتٌ ثبت لها حیثیة الصلاتیة. و یک ذاتی است که ثبت لها حیثیة الغصبیة.

وقتی اینجور شد آقای صدر فرموده اند: ما بعدا بیشتر توضیح می دهیم که اگر متعلق امر ومتعلق نهی در یک مفهوم مشترک باشند ولو در جزء آن، یعنی جزئی از مفهوم عنوانی که متعلق امر است با جزئی از عنوانی که متعلق نهی است مفهوم مشترک باشد، ایشان می فرماید بعدا ما خواهیم گفت که اجتماع امر ونهی ممتنع است. مثل چی؟ مثل اکرم عالما ولاتکرم الفاسق. اکرام عالم با اکرام الفاسق در مفهوم اکرام با هم مشترک هستند. مفهوم اکرام هم جزئی از مفهوم اکرام عالم هست و هم جزئی از مفهوم اکرام الفاسق است. وسنبین که إذا کان مفهوم مشترک جزئا لعنوان متعلق الامر و النهی معا فیمتنع اجتماع الامر و النهی بدلیل سیأتی ذکره انشاءالله. آقای صدر فرمود دیگر مفهوم صلاة شد ذات ثبت له حیثیة الصلاتیة، غصب هم شد ذات ثبت لها حیثیة الغصبیة. مفهوم ذات شد جزء مشترک بین این دو مفهوم.

این فرمایش مرحوم آقای صدر، یک تتمه ای هم فرمایش ایشان دارد که بعدا عرض خواهیم کرد.

اقول: ما چند ملاحظه داریم به فرمایش آقای صدر ومعتقدیم بهترین مطلب را مرحوم آقای خوئی فرموده و این اشکال های آقای صدر اصلا وارد نیست.

ملاحظه اولی: جناب آقای صدر! مدعای مرحوم آقای خوئی این است که در مصادر می شود یکی از دو مصدر عنوان انتزاعی باشند. ودر این صورت تعدد عنوان مستلزم تعدد معنون نیست. مصدر در مثال علم و عدالت چون هر دو مصدر متأصل هستند و ماهیت متأصله هستند، کاشفند از تعدد معنون. یا مثل بیاض و حلاوت. اما اگر احد المصدرین عنوان انتزاعی بود یا هر دو عنوان انتزاعی بودند، تعدد عنوان مستلزم تعدد معنون نیست. خب مصدر صلاة است، غصب است، مدعای آقای خوئی در مصادر ومدعای مرحوم نائینی هم در همین مصادر است، مرحوم نائینی هم در مصدر این ادعا را کرد که صلاة وغصب بودند، گفت ترکیب انضمامی است و در خارج دو چیز هستند یکی صلاة ودیگری غصب. مرحوم نائینی راجع به حیثیت غصبیت سخن نگفت، راجع به حیثیت صلاتیت سخن نگفت. راجع به صلاة سخن گفت، راجع به غصب سخن گفت. آقای خوئی هم راجع به همین ها گفت چون غصب عنوان انتزاعی است در خارج فعل واحد هم صلاة است و هم غصب است. وبسیار مطلب متینی فرمود. اصلا بحث در مصادر بود. مصدر صلاة است نه حیثیة الصلاتیة، مصدر غصب است نه حیثیة الغصبیة. اصلا محل نزاع این بود، شما محل نزاع را عملا می کنید. محل نزاع این بود که می شود مصدری که عنوان انتزاعی است مثل الغصب انتزاع بشود مثلا از اکل مال غیر، غسل وجه به ماء غیر، سجود در ارض غیر، انتزاع بشود عنوان غصب از اینها به ملاحظه یک امر خارج از ذات اینها. امر خارج از ذات اینها این است که تصرف در ملک غیر است. مدعا این بود و مدعای درستی است.

این اشکال که در حق تعالی مبادئ مشتقات مثل علم و عدالت یکی است، این اشکال به مرحوم نائینی است. مرحوم نائینی بود که گفت مبادئ مشتقات در خارج متعددند. باز آقای خوئی تفصیل داد. این اشکال که در خدا چطور می تواند مبدأ علم و مبدأ عدالت دو تا باشد با اینکه خدا بسیط من جمیع الجهات است اشکالی است به مرحوم نائینی. آقای صدر ره که دارد اینجا دفاع می کند از مرحوم نائینی.

سؤال وجواب: در مورد حق تعالی ممکن است بگویند ذهن عرفی توهم می کند که حیثیت علم خدا غیر از حیثیت قدرت خداست، غیر از حیثیت عدالت خداست، واین مفاهیم هم بر اساس تصور عرفی تنظیم شده است. او را می توانند اینجور جواب بدهند.

ملاحظه ثانیه: جناب آقای صدر! اصلا مفهوم صلاة مرکب نیست. ذات ثبت لها الصلاتیة یا ذات ثبت لها حیثیة الغصبیة چیست؟ این تحلیل عقلی است. و الا مفهوم صلاة یک مفهوم بسیط است. متکلم وقتی می گوید نماز اصلا تصور نمی کند این تحلیل شما را که ذات ثبت لها حیثیة الصلاتیة. والا پس شما چه جور شد جواز اجتماع امر ونهی را قائل شدید. هر کجا که می خواهید قائل بشوید به جواز اجتماع امر ونهی همین بیان شما پیش می آید. مثلا اکل وافطار، آنجا هم همین بیان پیش می آید. اکل یعنی ذات ثبت لها حیثیة الاکلیة، افطار هم یعنی ذات ثبت لها حیثیة الافطاریة. پس شما کجا قائل به جواز اجتماع امر ونهی هستید که می گوئید ما از طرفداران جواز اجتماع امر ونهی هستیم؟ این مطلبی که شما راجع به صلاة وغصب گفتید در هر کجا که جوازی بشوید این بیان می آید. شما خودتان گفتید اگر ما یک مفهوم مشترک داشتیم بین عنوان متعلق امر با عنوان متعلق نهی امتناعی می شویم، ولذا در اکرم عالما و لاتکرم الفاسق گفتید ما امتناعی هستیم، یعنی اگر کسی برود عالم فاسق را اکرام کند امتثال اکرم عالما نکرده است. چون مفهوم عالم مفهوم مشترک است. شما برای هر عنوانی مفهوم مشترک درست کردید، اختصاص به صلاة وغصب ندارد. پس صریحا بگوئید ما امتناعی هستیم. آخه یک مطلب غیر عرفی می گوئید، چه کسی وقتی مفهوم صلاة را تصور می کند مفهوم ذات ثبت لها الصلاتیة را تصور می کند؟

ملاحظه ثالثه: جناب آقای صدر! اصلا کلام حکماء ربطی به این بحث ندارد. این را فردا توضیح خواهیم داد. اما این نکته را توجه کنید: آقای صدر گفت هذا غصبیة نمی گویند. جناب آقای صدر! شرب ماء را می گویند هذا شربیة؟! چرا فقط در غصبیت اشکال می کنید. مگر شرب که از عناوین متأصله است شما مصدر جعلی درست می کنید به شرب که نمی گویند هذا شربیة، به اکل هم نمی گویند هذا اکلیة. پس شما به اکل وشرب هم بگوئید این حیثیت در عالم خارج نیست در عالم واقع است. چون در خارج هیچ چیزی نیست که بگوئیم هذا شربیة، هذا اکلیة. چون در خارج چیزی نیست که به آن اشاره کنیم بگوئیم هذا شربیة، هذا اکلیة، پس شربیت و اکلیت هم موطنش عالم واقع است نه عالم وجود. اکل وشرب در خارج است، شما انتظار دارید که اکلیت وشربیت در خارج باشد؟ غصب هم در خارج است، شما انتظار دارید که غصبیت در خارج باشد که بگوئیم هذا غصبیة؟! اصلا این چه ربطی دارد که بگوئیم چون نمی توانیم بگوئیم هذا غصبیة این مربوط می شود به بحث حکماء که در معقولات ثانیه ظرف عروض ذهن و ظرف اتصاف خارج. این بحث ما چه ربطی به بحث حکماء دارد؟ این انصافا از شأن علمی این مرد بزرگ دور بود که این بحث اصولی را با بحث فلسفی در معقولات ثانیه خلط بکنند. توضیح مطلب انشاءالله فردا.